

"از فرهنگ و سوسیالیزم"

سخن لئون ترتسکی برگردان فرخ سیما باسا

۱ - شگرد و فرهنگ

اجازه بدهید ما قبل از هرچیز چنین بدانیم که فرهنگ در اصل به چیم یک کشتزار کاشته و شیار و آماده شده است، مجزا و مشخص شده از جنگل و خاک دست نخورده. فرهنگ در تضاد با طبیعت قرار داشت، بدین چیم که آنچه با رنج و تلاش بشر به دست آمد با آنچه از سوی طبیعت داده شده بود در تضاد قرار گرفت. این برابر - نهاده در اساس ارزش خود را در حال حاضر حفظ کرده است.

فرهنگ همه‌ی چیزی است که ایجاد گردیده، ساخته شده، فراگرفته شده، در درازای کل تاریخ از سوی بشر مغلوب و به چنگ آورده شده، و در تاش برجسته‌ئی که طبیعت بدان داده است، جدا و دربردارنده تاریخ طبیعی شر، همچون نوع ویژه‌ئی از جانور گردیده. علمی که بشر را، همچون فراورده‌ئی از تکامل جانور مطالعه میکند، مردشناسی نامیده میشود. اما از لحظه‌ئی که بشر خود را از نوع و قلمرو جانوران جدا کرد - و این رویداد، به تقریب، هنگامی بود که او، برای نخستین بار ابزار و آلات اولیه‌ی ناقص سنگی و چوبی به دست آورد و اعضاء بدن خود را با آنها مسلح گرداند - از همان لحظه آفرینش و انباشت فرهنگ آغاز گردید، بدان چیم، که همه‌ی نواع معرفت و مهارت او در تلاش با طبیعت و تابع و دست‌نشانده کردن طبیعت بود.

هنگام که ما از فرهنگ سخن می‌گوئیم که به دست نسلهای گذشته گردآوری و انباشته شده است، ما نخست و بیش از هرچیز، از دسترسی آن به موادی سخن می‌گوئیم که در تاش ابزار، ماشین‌ها، ساختمانها، مجسمه‌ها و یاد ما نهائی هستند. آیا این فرهنگ است؟ بی‌تردید این فرهنگ است، تاشهای مادی که فرهنگ در آن رسوب کرده - فرهنگ مادی که بدان تاش درآمده است. این، براساس و بنیاد نهاده شده از سوی طبیعت، پایگاه اساسی زندگیهای ما را می‌آفریند، شیوه‌ی روزانه‌ی زندگی ما را، کار آفریننده‌ی ما را. لیکن پرارزش‌ترین پاره‌ی فرهنگ، سپرده یا ودیعه‌ی آن است در هوشیاری خود بشر - آن شیوه‌ها، عادات، مهارتها، توانائیهای به دست آمده‌ی ما که از کل فرهنگ از پیش موجود تکامل یافته است و هنگام که روی فرهنگ از پیش موجود مادی کشیده میشود، روی آن نیز برتری و بهتری می‌آید. آن گاه ما، آن را چنان استوار و تاسیس یافته در نظر می‌گیریم که گوئی فرهنگ از تلاش انسانی با طبیعت برای بازماندن و حیات، پیدایی و رشد یافته است، برای برتری بخشیدن به شرایط زندگی آن، برای افزونی و تقویت قدرتش. اما بیرون از این پایگاه، طبقاتی هم روئیده‌اند. جامعه‌ی انسانی در فرایند سازش و سازگار ساختن خود با طبیعت، و در کشاکش و جنگ با نیروهای متجاوز و دشمن - وار طبیعت، جامعه‌ی انسانی، همانند یک سازمان پیچیده‌ئی از طبقه‌ها شکل گرفته است. ساختار طبقه‌ئی جامعه، به درجه‌ئی قطعی و استوار، درونمایه و تاش جامعه‌ی تاریخی انسانی را ساخته و تعیین کرده است. به چیم، روابط مادی آن و انعکاسهای پنداره‌شناسی آن را. این به چیم آن است که فرهنگ تاریخی دارنده و مالک یک منش یا سرشت طبقه‌یی شده است.

جامعه‌ی دارنده‌ی برده، جامعه‌ی زمین - سالاری دارنده کشتکار وابسته به زمین، جامعه‌ی بورژوا، هر کدام با یک فرهنگ هم‌نگر و سازگار، مقاومت در مراحل متفاوت، و با یک انبوه از اشکال انتقالی. جامعه‌ی تاریخی یک سازمان و ابزار برای استثمار انسان از سوی انسان بوده است. فرهنگ به سازمان طبقه‌ئی جامعه خدمت کرده است. جامعه‌ی استثمار - گران به فرهنگی استثمار - گرا اجازه‌ی پیدایی و رشد داده است. اما آیا این امور بدان چیم است که ما مخالف همه‌ی فرهنگ گذشته‌ایم؟

در اینجا، به واقع، یک تضاد ژرف وجود دارد. هر چیز که شکست یافته است، با تلاش انسان، آفریده شده، رشد کرده و در کار افزایش قدرت انسان تلاش و خدمت میکند، فرهنگ است. اما از آنجا که این امر یک مسئله با قضیه‌ی انسان فردی نیست بلکه از آن انسان اجتماعی است، از آنجا که فرهنگ، در جوهر خود، یک پدیده‌ی اجتماعی - تاریخی است، و از آنجا که جامعه‌ی تاریخی یک جامعه‌ی طبقه‌یی بوده است و به طبقه‌ئی بودن ادامه

شده است.) در آب و هوای خصمانه‌ی زمان، مقاله به طور قطع، دلبستگی و ترفیب لازم را، پدید گرداند. در پایان دومین جهان‌جنگ، اینشتن به بحران یهودیان اروپائی پس از قتل عام نازیها کشیده شد. اینشتن، با هویتی شناخته همچون یک یهودی واقعی این جهانی، دست کم از تاریخ نخستین رو - به - روئی اش با ضد - یهودی - گری همچون یک کودک، ملاحظه - گری صمیمی و یک قربانی گاهواره‌نی‌ی این بیماری فرا - ملیتی بود و همچون دیگر جنایتها، به آن واکنش نشان داد. در همان سال ۱۹۲۱، هنگام که اینشتن نخستین سفر خود را به ک. م. انجام داد تا وجوهی برای یک اقامتگاه یهودی در فلسطین جمع آوری کند، او راه‌حلهائی برای از میان برداشتن مصیبتی که برابر جامعه‌ی یهودیان اروپا قرار داشت، جستجو میکرد.

اینشتن با محدودیتهای قانونی و فوق - قانونی زندگی یهودیان در اروپای مرکزی و شرقی مخالفت میکرد، از مهاجرت یهودیان به امریکاها - با موفقیت اندک، پشتیبانی میکرد و از ایجاد آنچه خودش و دیگران "اقامتگاه ملی یهودیان" در فلسطین مینامیدند دفاع مینمود. با چنان فعالیتی او با Zionism، صهیونیسم نامگذاری میشد، عنوانی که به گونه‌ئی دقیق مناسب نیست، اما اینشتن نیز، پرهیزی نداشت...

در ۱۹۳۰ اینشتن نوشت "ملی‌گرایی ستمگر باید از میان برود... من آینده‌ئی برای فلسطین می‌بینم. فقط براساس همکاری صلح‌آمیز میان دو دسته مردمی که در آن احساس وطن میکنند... آنان باید به رغم همه با هم یکی شوند." او پیش و پس از جنگ به فلسطین رفت تا کشور دو ملیتی یهودی و فلسطینی را تقویت کند.

اینشتن در ۱۹۴۶، با سدها هزار یهودی اروپائی که هنوز "بی‌جا" بودند، و با منتقدان پیروز که برای جذب حتا پاره‌ئی از جمعیت مهاجر آماده نبودند، در کمیته‌ی انگلیسی - امریکائی تحقیق در فلسطین حاضر شد و آن را یک وطن یهودی نامید... اینشتن گفت یهودیان باید قادر باشند آزادانه، درون محدودیتهای اقتصادی فلسطین به آن هجرت کنند. و فلسطین باید دولتی داشته باشد بی‌این که یک گروه را برگروه دیگر برتری و اکثریت بخشد...

با این همه اینشتن، مانند بسیاری یهودیان اصولی، - دربردارنده‌ی بسیاری سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها - دشواریهائی داشت چیره و پیروز شده بر دوسوگرائیها و تردیدهاش درباره‌ی طرح Zionist و سرانجام تشکیل اسرائیل را ستایش کرد. با توجه به پاسخ ناسازگار برخی آدمهای اصولی به تابعیت اسرائیل در برابر فلسطینیها پس از جنگ ۱۹۶۷، دشوار است که حدس بزنیم او چگونه پاسخی ابراز میداشت... [اما امروز اسرائیل با شمار بزرگی بمب اتمی و مزاحمت‌هایش برای فلسطینی‌ها خطر بزرگی شده است که جز برانداختنش چاره‌ی در کار نیست!].

"ترس و هراس سرخ" میانه‌ی سده، بسیاری از سالهای آخر زندگی اینشتن را اشغال کرد. او نوشت: "بلا یا مصیبت آلمانی سالهای پیش، خود را باز ظاهر میکند." اینشتن تماشاکنان امریکائیها که خود را میان مردم پیرامون و شیوه‌ی زندگی آنها باخته‌اند - و نفوذ فراوانی ریخت - و پاش جنگی آغازهای دهه‌ی ۱۹۵۰ در کره، این واقعیت را که مردم شرافتمند [در ک. م.] یک اقلیت نومید را تشکیل میدهند، از دست داد و بر آن دریغ میگفت. لیکن مصمم به جنگی برابر، او در جستجوی دادگاه عدالت یا کنگاشستانی بود - و در پاسخ به یک نامه‌ی ۱۹۵۳ از یک آموزگار مدرسه‌ی نیویورک آن را یافت که او را برای رد و سریاز زدن از بحث درباره‌ی سیاستهای خود و نام بردن افراد در حضور یک کمیته‌ی تحقیق سنا، آتش زده بودند. اینشتن نامه‌ئی به ویلیام Frauenglass، یک آموزگار نو - آور و مبتکر نوشت، که درسهای میان - فرهنگی برای کلاسهای زبان انگلیسی‌ی خود، همچون شیوه‌ئی برای پیروزی بر تعصبات کلیشه‌ئی، تهیه میکرد. اینشتن "هر روشنفکری را که به حضور در کمیته‌ها برای رد گواهی خوانده میشود، آگاهانید و برحذر داشت... اگر مردم کافی آماده‌ی برداشتن این گام دشوار باشند، پیروز خواهند بود. اگر نه، آن گاه روشنفکران شایسته و درخور، هیچ چیز بهتر از غلامی که برای آنها در نظر گرفته شده، نیستند." نامه صفحه‌ی اول روزنامه‌های خبری را پر کرد و اثر آرزو - شده‌ی خود را برجای گزارد. جنبش برای مقاومت در برابر "شکار جادوگران" نیرومندتر شد. اینشتن با صداهائی تأیید گردید، دور، همچون صدای برتراند راسل فیلسوف، که از لندن برای نیویورک تایمز، هنگام که مخالفت هیئت تحریریه را با اینشتن چاپخش کردند، نوشت: "آیا شما شهیدان مسیحی را محکوم میکنید که از قربانی کردن برای امپراتور سرباز میزنند؟..."

... سرانجام در ۱۹۵۷، دیوان کشور ک. م. لگامها - ترمزها - را روی شکارچیان سرخ قرار داد؛ که یکی از نها پل سویزی پایه - گزار ماتلی ری‌وی‌یو بود. و بر دانشجویان جوان چپ که از ۱۹۶۰، شکستن واژه - به - ازه‌ی سخنان کمیته را، اغلب با طنز و ریشخند آغاز کردند. و آن فقط ده سال پس از نامه‌ی اینشتن بود... اینشتن در ۱۹۵۴، در پاسخ منع و انکار مصونیت برای همکارش... جی. رابرت Oppenheimer و نقض بگر آزادیها در زمینه‌ی بررسی و ژرف‌جوئی علمی نوشت: "اگر من دوباره جوان بودم، دیگر سعی نمیکردم که دانشمند باشم، من اولاً تر میکوشیدم یک لوله - کش یا دستفروش دوره - گرد باشم، با امید یافتن آن درجه‌ی روزین استقلال که هنوز موجود است."

اینشتن، هم‌چنین، اقدامات سیاسی دشوار و خطرناک دیگری را هم برعهده گرفت. او در ۱۹۵۳ به قاضی پروینگ Kauffman نوشت، بایگانی‌ی دادرسی‌ها هیچ گناهی برای مدافعان "در فراسوی یک تردید مستدل، شان نمیدهد." هنگام که پاسخی دریافت نمود، نظرش را به رئیس‌جمهور نوشت. ترومن نیز جوابی نداد. آنگاه بنشتن رونوشت نامه‌های خود را برای چاپاگها ارسال داشت، تقاضاکنان مروت و شفقت...

شاید هیچ‌کس به اندازه‌ی متفق بزرگ اینشتن، پل Robeson، گوشمالی و تنبیه یا مجرد و تنها در مدت تهدید و ترس سرخ در تلاش علیه اعدام بی‌محاکمه‌ی آدمها نشده بود. پیوسته حمله شده به جایگاه‌های ظامی خود علیه برتری سفیدان و اصولگرائی اش و خاستاری استقلال سراسری افریقائیها، رابسن که موجود غیر - شخصی در کشور خود شده بود، با سلب درآمد، محروم از سفر... در ۱۹۵۲، برای نابود کردن رده‌ی سکوت پیرامون رابسن، اینشتن او را و دوستش را به نهار فراخاند. سه نفری یک بعدازظهر را به بحث برامون علوم، موزیک و سیاست گزارانند...

سالهای آخرین زندگی اینشتن با اعمال خصوصی و عمومی مقاومت گزشت. او شبکه‌ی هنوز مؤثر بود را برای آشنائی و نفوذ جهت پیدا کردن شغل برای کسانی که از همکاری در برخی کمیته‌ها خودداری کرده بودند، گزاراند. و در ۱۹۵۴، اجازه داد هفتادوپنجمین روز تولد او، همچون فرصتی برای گفتگو و بحث درباره‌ی نفوق مدنی و مبارزه‌ی کمیته‌ی آزادیهای مدنی، صرف گردد. کمیته برای پاسخ و دفاع از حقوق و آزادیهای مدنی آیس شده بود تا از کمونیست‌ها دفاع نماید و به بحث و بررسی درباره‌ی مسائل آزادی بپردازد. کمیته با حضور نشمندان سرشناس امریکائی... از آزادی‌ی بیان، حق کار و مبارزه برای حقوق مدنی دفاع کرد.

این دشوار است که چگونه این بحث کوتاه پیرامون کنشگریهای سیاسی اینشتن را پایان دهیم. آنچه در اینجا بحث نشد، برای نمونه، فعالیت در تمام زندگی اینشتن برای صلح و برخی انواع نظام جهانیست، و نه همکاری از - زمان او با فیزیکدانها و مارکسگراها. اینشتن، هم‌چنین، به کنشگری در برخی رشته‌های چپ علمی دیگر پرداخت، توده کردن تعلیم و تربیت در علوم، همچون ابزاری علیه دانش - ستیزی و علم مرموز دروغین.

روزهای پیش از مرگ، ۱۸ آوریل ۱۹۵۵، اینشتن بر چیزی دستینه گزارد که به اعلامیه اینشتن - راسل معروف شد. در این سند فیزیکدان نگره - گرا و برتراند راسل فیلسوف - ریاضی‌دان، از استدلالهای اخلاقی ربسته و مبهم در میگزرنند. به جای آن گزینش‌های سیاسی را طرح میکنند: "پیشاپیش ما، چیزهائی جایدارد، ای گزینش جهت ترقی مداوم در شادمانی و خوشبختی، معرفت و علم و دانائی. آیا ما باید، به جای آن، بگ را برگزینیم، از آن که نمیتوانیم جنگها مان را از یاد ببریم؟ ما همچون موجودات انسانی به موجودات انسانی توسل میجوئیم: انسانیت خود را به یاد آورید، و مانده را از یاد ببرید. اگر شما بتوانید چنان کنید، راه به ک بهشت تازه باز میماند و اگر نتوانید خطر مرگ همگانی پیش پای شماست."

اینشتن انسانی اصولی از روزهای دانشجوئی خود تا نفس آخر زندگی اش بود. در آخرین سال زندگی اش، رف - اندیشانه پیرامون امور سیاسی روز، و چشم - اندازش به زندگی، به دوستی گفت: "او یک انقلابی باقی ناهد ماند... □"